

گلستان سعدی

شرف‌الدین مصطفی بن عبد‌الله سعدی شیرازی

www.ketab.ir

انتشارات هزار معنا

تهران - ۱۳۹۳

فهرست

مقدمه.....	۵
ریباجه.....	۱۷
باب اول - در سبک پادشاهان.....	۲۹
باب دوم - در علاقه و روشان.....	۷۱
باب سوم - در فضیلت باغبان.....	۱۰۵
باب چهارم - در فوائد جامه های.....	۱۳۱
باب پنجم - در عشق و جوانی.....	۱۳۹
باب ششم - در ضعف و پیری.....	۱۶۳
باب هفتم - در تأثیر تربیت.....	۱۷۱
جدال سعدی بامدعی در بیان توانگری و درمندی.....	۱۸۴
باب هشتم - در آداب صحبت.....	۱۹۳

مقدمه

ارجمندترین کتاب نظم فارسی «شاهنامه» فردوسی است و زیباترین کتاب نثر «گلستان» سعدی می‌باشد. هر دو کتاب به سبب همین که پسندیده خاص و عام شده در دست‌های مردم افتاد و گرفتار دستبرد نویسندگان و خوانندگان گردیده، چنانکه می‌توانید مثال به اندازه‌ای که توانستم جست‌وجو کردم و سرانجام ناامید شدم از اینکه از این دو کتاب نسخه‌ای بیابم که بتوان گفت مطابق آنست که از دست مصنف برآمده است. اما در این کتابخانه من و شاید از روزگار خود شیخ سعدی در استنساخ دچار تحریف و تصرف شده و دیرگاه‌یست که ادبا به این معنی برخورد کرده‌اند جز اینکه تا این واکه‌ها هنوز همواره متوجه بود به اینکه در استنساخ سهو و غلط رفته است ولیکن تأثیر در نسخه‌ای فراوان قدیم و جدید معلوم می‌دارد که بسیاری از تحریف‌ها عمدی بود و محرکین «گلستان» را نوشته یا نویسانده است آن را موافق ذوق و سلیقه خویش سازد. چنانکه شاید دو نسخه خطی از این کتاب یافت نشود که تماماً با یکدیگر مطابقت داشته باشد. اینجانب از اول عمر می‌دیدم و می‌شنیدم که مغلوط بودن «گلستان» مورد توجه اهل فضل و ادب گردیده و تصحیح این کتاب‌گرا‌ن‌ها از امور یست که آرزوی آن در دل می‌پروراند ولیکن غالباً از این نکته غافل بودند که این کار به حدس و قیاس و به قوت فضل و سواد و ذوق و سلیقه میسر نیست و چاره منحصر آنست که نسخه‌های قدیمی که نزدیک به زمان بزرگوار نوشته شده و کمتر گرفتار

دستبرد و تصرف نویسندگان گردیده باشد، به دست آید و مأخذ قرار داده شود. نخستین و شاید تنها قدم صحیحی که تا کنون در این راه برداشته شده، آن است که استاد گرامی آقای عبدالعظیم قریب گرکانی برداشته‌اند که گلستانی به خط بسیار خوش، که ممکن است به قلم میرعماد معروف باشد، به دست آورده‌اند و نویسنده آن در سال ۱۰۲۱ در پایان کتاب اظهار کرده است که از روی نسخه‌ای که در سال ۶۶۲ به دست مصنف نوشته شده استنساخ نموده است و آقای قریب از روی آن نسخه به طبع «گلستان» اقدام کرده، مقدمه‌ای محققانه در ترجمه پیش شب سعدی و مقام بلند او در سخن‌سرایی و چگونگی احوال «گلستان» مسطور بر تزیینات بسیار سودمند و نیز توضیحاتی در آخر کتاب بر آن افزوده‌اند. نویسنده این «گلستان» صحیح‌ترین نسخه‌ایست که تا کنون به چاپ رسیده و آن مقدمه نفیس و توضیحات همیشه باید مورد استفاده دانش‌طلبان باشد.

ولیکن پس از تأمل در این نسخه، بعضی نسخه‌های کهنه دیگر، چنین به نظر می‌رسد که آن نیز کاملاً مطابقت با اصل «گلستان» نیست و نویسنده یا خود باز تصرف در عبارات شیخ را روا داشته یا نسخه‌ای که از آن رو نقل کرده، بلاواسطه منقول از خط شیخ نبوده و در نسخه‌های واسطه تصرفات به عمل آمده و بنابراین هنوز به یافتن نسخه صحیح گلستان باید چشم داشت.

در مسافرت‌هایی که من به اروپا نمودم، به راه‌های پست دیرینه گرامی دانشمند خود آقای محمد قزوینی که مقامات علمی و ادبی بر همه اهل فضل معلوم است و محتاج به شرح و بیان نیست، آگاه شدم که در کتابخانه ملی پاریس، نسخه‌ای از «کلیات سعدی» موجود است که در سال ۷۶۸ نوشته شده و کاتب آن نسخه صحیح است.

این اکتشاف مشوق من شد که در امر «گلستان» به تحقیق پردازم. آقای قزوینی لطف فرموده از آن «گلستان» برای من عکس برداشتند. در تهران هم دوستان دانش‌پرور، در این باب یاری کردند و وزارت معارف نیز مساعدت و همراهی

فرمود و چندین نسخه کهنه «گلستان» به دست آمد که البته نسبت به «گلستان» های چاپی و نسخه‌هایی که در این سیمصد چهارصد سال گذشته نوشته شده، صحیح‌تر بود اما هیچیک مقصود را کاملاً حاصل نمی‌نمود.

عاقبت در اصطغان یک نسخه یافت شد که به ذوق خود اینجانب و به تصدیق بسیاری از اهل بصیرت، می‌توان آن را صحیح‌ترین نسخه‌ای که تاکنون به نظر آمده دانست. هزار افسوس که یک نقص و یک عیب بزرگ دارد: نقص آن اینکه در مد جا چند صفحه از آن افتاده و به این واسطه، قریب یک خمس از تمام «گلستان» را فاقد است. عیب آن اینکه دارندگان این کتاب هم مانند بسیاری از کتاب، مرتکب سهل و سهولت در تصرف داشته و در بسیاری از مواضع کلمات و عبارات را تراشیده و به جمله‌های دیگر درست کرده‌اند، یا جمله‌هایی بر آن در متن یا حاشیه افزوده‌اند. و نیز این نسخه از کتابی هم خالی نیست یعنی اغلاطی دارد که نویسنده سهواً خطا کرده است.

از این دوسه فقره عیب و نقص به یکدیگر پیوسته و به یکدیگر آمیخته است. «گلستان» به نظر می‌رسد و گذشته از اغلاط کتابت و کلماتی که در آن قلم برده شده است، و تشخیص بعضی از آنها به آسانی و بعضی به دشواری ممکن است، شاید بتوان گفت که تقریباً مطابق است با آنچه از قلم شیخ سعدی به‌یون آمده است.

پس چنین به نظر رسید که اکنون می‌توان نسخه‌ای از «گلستان» تهیه کرد که نسبتاً صحیح و به قلم شیخ اجل نزدیک باشد، و جناب آقای علی اصغر حکمت وزیر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه که برای نشر و ترقی ادبی و ادب‌پروری پرشور دارند و از هیچ اقدام و اهتمامی در این راه فروزگذار نمی‌کنند، اینجانب در این امر شده اسبابی که برای حصول مقصود لازم بود فراهم نمودند. یعنی هر نسخه از «گلستان» که هر جا نشان داده شد به هر وسیله بود به این آقای عکس آن را به دست آوردند و به اختیار اینجانب گذاشتند، علاوه بر این آقای حبیب یغمائی از اعضای با فضل وزارت معارف را که دارای ذوق سلیم و طبع شاعری و عشق مفرط به کارهای ادبی می‌باشند، به دستیاری اینجانب گماشتند.

و ایشان استنساخ و عملیات مربوط به چاپ و تصحیح و کلیه زحمات را بر عهده گرفته در امور مادی و معنوی این کار با اینجانب مساعدتی بسزا نمودند و از هیچ نوع همکاری دریغ نداشتند از این رو من نظر به عشقی که به کتاب «گلستان» داشتم و اسبابی که فراهم دیدم به این کار دست بردم و برای اینکه به درستی معلوم شود که در تهیه این نسخه، چه روش اختیار شده است توضیحات ذیل را می‌نگارم: نسخه اصفهان که وصف آن کرده آمد، اصل و متن قرار داده شد و کاملاً از آن پیروی نمودیم، مگر در موضعی که غلط بودن آن را یقین کردیم، و در این مورد تجدید نظر از آن را جایز بلکه واجب شمردیم و آنچه از روی نسخه‌های معتبر دیگر به دست می‌آید، جای آن گذاشتیم و این مواضع هم دو قسم بود: یکی آنکه غلط بودنش مستند است، املاً غلط و ناقص کلمه و عبارت آشکار بود مانند «حاضر» به جای «حاضر و عمر» جای «عمر و» و «مشاور الیه» به جای «مشار الیه» و «جهلت» به جای «جاهت» و «مخافت» به جای «مخافت» و امثال آن.

دیگر موضعی که غلط در نسخه‌ها یا اندک آشکار نیست ولیکن بر حسب سیاق عبارت و ذوق و ملاحظه وزن شعر و خصوصاً با اتفاق یا اکثریت نسخه‌های کهنه معتبر دیگر، توانستیم مطمئن شویم که در آن نسخه، غلط واقع شده است، مانند اینکه به جای «ارکان دولت پسندیدند» نوشته شده است «ارکان دولت پسندید» و به جای «شکر نعمت بگفتم و زمین خدش ببوسیدم» نوشته شده است «شکر خدمت بگفتم و زمین خدمت ببوسیدم» و به جای «از نیک و بد اندیشه و از کس غم نیست» نوشته شده است «از نیک و بد و اندیشه و از کس غم نیست» و از این قبیل.

مع هذا در این قسمت باز از تجاوز از متن، تا می‌توانستیم خوددار می‌کردیم و ذوق و سلیقه خود را حاکم قرار ندادیم، مگر در مواردی که به نظر ما آشکار و محسوس بود که نسخه اصل غلط است. با وجود این به احتیاط اینکه مبدا فهم و ذوق ما به خطا رفته باشد و برای اینکه خوانندگان از تمام آن متن کاملاً آگاه باشند و بتوانند حکومت کنند هر جا که از آن تجاوز کرده‌ایم، در حاشیه، نسخه اصل را به دست

داده‌ایم و آنجا که در حاشیه حرف «ص» گذاشته شده، علامت آنست که در نسخه اصل چنان بوده و ما در آن تصرف کرده‌ایم.

از این موارد گذشته، تخلف از نسخه‌ای که آن را اصل قرار داده‌ایم جایز نسزدیم؛ هر چند گاهی نسخه‌های دیگر می‌دیدیم که به نظر بهتر می‌آمد و با آنکه بعضی از «گلستان» از این جهت تأسف می‌خوردند بلکه سرزنس می‌کردند از شیوه خود دیدار بر نداشتیم، زیرا بنای ما بر این نبود که «گلستان» را مطابق ذوق و سلیقه بود ترتیب دهیم و هیچ نسخه دیگر را هم نیافتیم که بیش از نسخه اصفهان لایق اعتبار و اعتماد باشد تا به تعبد از آن متابعت کنیم، فقط برای اینکه خاطر خوانندگانی که اختلاف نسخه‌ها مستحضر باشد و بتوانند حکومت کنند، هر جا نسخه‌ای، به نظر ما نسخه اصیل‌تر یا لایق‌تر یا مساوی بود - خاصه مواردی که اکثر نسخه‌های ایران بر این منوال دیده می‌شد - در حاشیه نسخه بدل قرار دادیم و از توسعه این نسخه بدل هم هیچ‌کس از ما انتظار نداشت و فرایند اصلی می‌نمود.

و اما در قسمتهایی که نسخه اصفهان ناقص بود به نسخه‌های کهنه دیگر مراجعه کردیم و چون هیچیک را چنانکه اشاره شد، قابل اعتماد تام نیافتیم در موارد اختلاف به متابعت از اتفاق یا اکثر نسخه اکتفا کردیم و ذوق و سلیقه خود را کمتر حاکم ساختیم.

حاصل اینکه کتابی را که به نظر خوانندگان می‌رسد، نسخه صحیح «گلستان»، چنان که از قلم شیخ سعدی به در آمده است معرفی نمی‌کنیم و اگر می‌دانیم به چنین آرزویی می‌توان رسید یا نه، ولیکن تصور می‌کنم نسبت به این آرزو نزدیک شده‌ایم و شاید بتوان گفت آنچه از قلم شیخ در آمده، از این متن یا نسخه بدلهایی که متعرض شده‌ایم، بیرون نیست. مع هذا همواره باید امیدوار بود که نسخه‌های بهتر و صحیح‌تر به دست آید و هر کس ما را به چنین چیزی رهبری کند که از این پس بتوانیم این نسخه را بهبودی دهیم و تکمیل کنیم مایه امتنان، و به ادبیات فارسی خدمتی بسزا خواهد بود. چنانکه نسبت به همین متن و

نسخه بدلهایی که اختیار کرده‌ایم، هر کس نظر انتقادی بکند، اگر چه با تازیانه سرزنش همراه باشد، با کمال امتنان نگرسته و با نهایت بی‌طرفی مورد استفاده قرار خواهیم داد و خوانندگان محترم را متوجه می‌سازیم که از اقدام به طبع این «گلستان» ما نه استفاده مادی در نظر داشتیم نه کسب شهرت و اعتبار، و فقط از راه تعشق به «گلستان» و به آرزوی رسیدن به نسخه صحیح‌تری از آن، تحمل این زحمت را بر خود هموار کردیم و بیش از خود شیخ سعدی در تصنیف کتاب، از عمده نمایه بر آن خرج نمودیم و امیدواریم کسانی که «گلستان» را قابل تعشق دانند، میسرشان می‌شود، شخصاً یا به یاری خود ما از اصلاح و تکمیل این نسخه برای نسل‌های آینده دریغ ننمایند.

در صورت طبع این کتاب هم تصرفی کرده‌ایم و آن این است که بر حسب معمول، اشارت به بیت مصرع و قطعه و امثال آن نکرده‌ایم زیرا اولاً یقین نیست که خود شیخ سعدی این کار را کرده و احتمال قوی می‌رود که این اشارات را بعدها استنساخ کنند، این نسخه باشند، فرضاً که چنین نباشد، این اشارات زمانی واجب بوده که شعر و نشانه‌های کسر می‌نوشتند و مطالب را از هم جدا نمی‌ساختند.

دیگر اینکه در دیباچه، عناوین مانند: «سبب تصنیف کتاب» و «عذر تقصیر خدمت» و «ذکر امیر کبیر» و امثال آن را، و در باب اول، عناوین «حکمت» و «پند» و «نصیحت» و مانند آن را حذف کردیم زیرا از تأمل در مطالب نسخه‌ها بر ما یقین شد که این عناوین را شیخ سعدی ننوشته و اگر هم چنانچه غیر از این بوده است؛ چنانکه درباره‌ی اتابک ابوبکر و پسر او که هنگام تصنیف کتاب زنده بوده‌اند و سعدی «گلستان» را به نام ایشان موشح ساخته است «رحمة الله علیه» پسند آن نوشته‌اند و در نسخه بسیار کهنه‌ای که متأسفانه یک ورق بی‌سر از آن نمانده بود، در جایی که معمولاً «سبب تألیف کتاب» عنوان کرده‌اند، چنین عنوان دیده شد: «پند از پشیمانی خوردن از دنیا» و در هر حال چون این عنوانها اهمیت و فایده ندارد و یقیناً از قلم شیخ نیست، حذف آنها را سزاوارتر دانستیم.

اینکه چند کلمه هم از نسخه‌های مهم که در دست داشته‌ایم و دوستانی که در این باب مساعدت کرده‌اند می‌نگاریم:

نسخه اصفهان که متن این «گلستان» قرار داده شده متعلق بود به آقای به‌الحسن بزرگ‌زاد و ایشان بی‌مضایقه، نسخه نفیس خود را مدتی مدید به ما اویخت کردند و توفیق یافتن ما در تنظیم این کتاب به مساعدت ایشان آسان گردید.

پس از نسخه آقای بزرگ‌زاد، نسخه‌ای که از همه صحیح‌تر به نظر می‌آمد، متعلق بود به آقای مجتهدین نصیری که به قاعده، در مائده هشتم نوشته شده باشد. ولیکن متن این نسخه نیز مانند نسخه اصفهان، هم ناقص بود هم دستخوش تصرف و تحریف شده. بسیاری از کلمات و عبارات آن را تراشیده و عوض کرده‌اند.

پس از آن، بهترین نسخه که از وی نسخه کتابخانه ملی پاریس عکس برداشته شده و پیش از این مدتی در دسترس ما قرار گرفته است، آقای صادق انصاری، عضو وزارت معارف، که نسخه کلیات خطی به اختیار ما گذاشتند که در ۷۹۴ نوشته شده و با این نسخه ناقص و فلوپ بود، از آن استفاده کردیم.

نسخه‌ای که در کتابخانه سلطنتی به خط بسیار حسن و مذهب عالی و جلد گرانبها موجود است و رقم یاقوت مستعصمی دارد نیز مورد استفاده گردیده است و در چگونگی این نسخه تحقیقاتی هست که چون مفصل می‌شود به موقع مناسب‌تری محول می‌نماییم.

آقای اسمعیل امیرخیزی که از عاشقان گلستاند و در مراجعه به نسخه‌های مختلف و اهتمام بسیار ورزیده‌اند، راهنمایی‌ها کرده و یک نسخه «گلستان» که بالنسبه کهنه و صحیح بود نیز به اختیار ما گذاشتند.

در ضمن اینکه مشغول تهیه این نسخه بودیم، آگاهی حاصل شد که دو نسخه از «گلستان» در لندن موجود است بسیار کهنه، و ممکن است مورد استفاده باشد.

برای اینکه عمل خود را تکمیل کرده باشیم، دستور عکس اندازی از آن دو نسخه هم داده شد و مقارن اتمام کتاب آن عکسها رسید.

یکی از آن دو نسخه در سال ۷۲۰ نوشته شده و متعلق به لرد گرینوی انگلیسی بوده و جزء متروکات او می باشد. نسخه دیگر در سال ۷۲۸ نوشته شده و متعلق به کتابخانه اداره هند است.

مشاهده این هر دو نسخه، عقیده ای را که در صدر این مقدمه اظهار داشته ایم که «گلستان» از اوایل امر دستخوش تصرفات گردیده، تأیید کرد، زیرا هر چند اولی کمتر از بیست سال و دومی کمتر از چهل سال پس از وفات شیخ سعدی نوشته شده است، هر دو نسخه از غلطیها و سهوهای کتابتی، با آنکه فقط هشت سال از یکدیگر فاصله دارند، با هم و با نسخه های کهنه دیگر اختلافاتی دارند که جز تحریف و تصرف عمدی، محمل دیگر بر نمی دارد.

در هر حال، نسخه گردگری نوی از نسخ «گلستان» که تاریخ کتابتش معلوم است، کهنه ترین نسخه ای است که اکنون به نظر اینجانب رسیده و هر چند نه خالی از غلط کتابتی است و نه اطمینان حاصل است که از تحریف و تصرف عمدی مبری بوده باشد، از جهت نزدیکی بودن به قلم شیخ سعدی، تقریباً در عرض نسخه آقای بزرگزاد است و بنا بر این اختلافاتی که با این نسخه دارد، آنچه را قابل توجه دانستیم متعرض شدیم. نسخه کتابخانه هند، با آنکه یکی از قدیم ترین نسخه هاست، این حیثیت را ندارد و آن کمتر استفاده کردیم و چون این هر دو نسخه موقعی به دست ما آمد که چاپ کتاب در آنجا اتمام بود؛ نسخه بدلهایی را که از این دو کتاب اختیار کردیم جدا گانه به آخر کتاب اضافه نمودیم تا مورد استفاده عموم گردد. و اگر این کتاب به تجدید طبع رسید، آن اختلافات را هم در پاورقی به نسخه بدلهایی، دیگر ملحق خواهیم ساخت. از نسخه بدلهایی که اختیار کرده ایم، هر کدام در نسخه های متعدد یافت شده، ذکر ماخذها را لازم ندانستیم. و در آنچه اختصاص به نسخه کتابخانه سلطنتی داشت علامت «س» گذاشتیم. و در آنها که نسخه پاریس در آن منفرد بود علامت «پا» گذاشتیم. و در

نسخه‌های دیگر و جوهی که اختصاصی و قابل تعرض باشد نیافتیم. چون منظور ما از تنظیم این نسخه فقط نزدیک شدن به حقیقت «گلستان» بود و به صورت چندان توجه نداشتیم. در رسم الخط اهتمامی نورزیدیم و هر چه امروز معمول است به کار بردیم و البته اهل فضل می‌دانند که در کتابهای فارسی در سه دهم و هشتم میان دال و ذال تفاوت می‌گذاشتند و «پ» و «چ» را «یا» و «ج» و «ک» و «و» و «ه» را «کی» و «چی» می‌نوشتند و بعضی شیوه‌های دیگر از این تمیز در نسخه‌ها داشتند که به شرح آنها حاجت نیست. چیزی که قابل ذکر می‌دانیم این است که در نسخه اصفهان «توانگر» همه جا «تونگر» نوشته شده، چنانکه بسیاری سالها بعد الف را بر غفلت و غلط کتابتی حمل نمود.

دیگر اینکه کتاب از اسامی مانند «هوی» و «مجرى» متعبد به رسم الخط عربی نشده و «هوا» و «مجرى» بسته است. چون کتاب فارسی است، این روش را بی ضرر دانسته پیروی کردیم. و چون این نسخه متن کتاب ما قرار داده شده یک صفحه از آن را عکس انداخته، عیناً این نسخه را در ادامه ملحق ساختیم و تکمیل آگاهی را می‌گوییم که آن نسخه به صورت پانزدهم به توضیح مشکلات و ایراد تحقیقات و تنظیم فهرستها و مانند آن نیست نهم؛ چه منظور ما تنظیم متن «گلستان» بود و پس و آن کارها را، که البته مفید است، دیگران بهتر از ما کرده و خواهند کرد. فقط از آقای یغمایی خواهش کردیم تا زحمت نموده فهرستی از اسامی اعلام که در «گلستان» مذکور است، تهیه و تقدیم آن را به آخر کتاب ملحق ساختیم. در خاتمه برای ادای حق می‌نگاریم که بی‌نگارای ما در انجام این امر، که شاید خدمتی به ادبیات ایران باشد، اول به جناب آقای میر معارفه است که در واقع مؤسس شدند و اسباب فراهم کردند، سپس نسبت به بزرگواری که اسم بردیم و به تسلیم نسخه‌های خود ما را در این کار یاری نمودند.

محمد علی فروغی

اول اردیبهشت ماه جلالی ۱۳۵۶

مطابق ۱۳۱۶ شمسی

www.ketab.ir

دیباچه

شکر خدای عز و جل که طاعتش موجب قربتست و بشکر اندرش مزید
 نعمت هر نفسی که می‌رود ممد حیاتست و چون برمی‌آید مفرح ذات پس
 در هر نفسی که می‌رود موجودیت و بر هر نعمتی شکری واجب
 از دست و زیباست که هر یک از کز عهده شکرش بدرآید
 إعملوا آل داود شکر علیٰ عن عبادئ الشکور
 بنده همان به که ز تقصیر پیش عذر بدرگاه خدای آورد
 ورنه سزاوار خداوندیش که می‌تواند که بجای آورد
 باران رحمت بی حسابش همه را رسد و خوان نعمت بی دریغش همه جا
 کشیده پرده ناموس بندگان بگناه فاحش ندر و وظیفه رومی بخطای منکر نبرد
 ای کریمی که از خزانه غیب گنجینه را بساطت خور داری
 دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان این نظر داری
 فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردی^۲ بگسترد و دایه ابروی تو را برموده تا
 بنات نبات در مهد زمین بپرورد درختان را بخلعت نوروزی قبای سحرین در بر
 گرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع^۳ کلاه شکوفه بر سر نهاده عصا را
 به قدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته

۱- س: نفس. ۲- زمردین. ۳- س: موسم نوروز، یا: موسم گل.

۴- نسخه متن از اینجا ندارد تا (در حسن معاشرت و آداب ...)

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نببری
در خبرست از سرو کاینات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت
آدمیان و تتمه دور زمان محمد مصطفی صَلَّی اللہ عَلَیْہ و سَلَّم
شَفِیْعۃ مَطَاعِ نَبِیِّ کریم قَسِیْمۃ جَسِیْمۃ نَسِیْمۃ^۱ و سِیْم
که غم دیوار امت را که دارد^۲ چون تو پستی بان^۳
چو خاک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتی بان
بَلَّغِ الدُّعَا بِمَیِّہِ کَشِیْفِ الذَّجِی بِجَمَالِہِ

خَسَنَتْ جَمِیعِ خِصَالِہ صَلَّوْا عَلَیْہ و آلِہ
هرگاه که یکی بر بندن به کار پریشان روزگار دست انابت بامید اجابت
بدرگاه حق جلّ و علا بر آرد تا تعالی در بی نظر نکند بازش بخواند باز^۴ اعراض
کند بازش بتضرع و زاری بخواند^۵ چو کسبجانه و تعالی فرماید یا ملائکتی قَدْ
اسْتَخِیْتُ مِنْ عِبْدِی و لَیْسَ لَہ غَیْرُی فَقَدْ غَفَرْتُ لَہ دُعُوتِش را اجابت کردم و
حاجتش بر آوردم که از بسیاری دعا و نیایش بهی شرم دارم^۶

کرم بین و لطف خداوندگار
عاکفان کعبه جلالتش به تقصیر عبادت معترف که عبادنا که حق عبادتک و
واصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب که ما عَرَفْنَا کَ تَحِیُّکَ
گر کسی وصف او زمین پرسد بی دل از بی نشانی
عاشقان کشتگان معشوقند بر نیاید ز کشتن از آتش
یکی از صاحبان سربجیب مراقبت فرو برده بود و در بهر ملاقات

۱- سیم ۲- باشد. ۳- پا: پستی وان. ۴- دیگر بار.

۵- گگ: باز اعراض فرماید؛ بار دیگرش بزاری بخواند.

۶- گگ: دعوتش اجابت کردم و او میشد بر آوردم که از بسیاری دعا همی...

مستغرق شده حالی که از این معامله باز آمد^۱ یکی از دوستان^۲ گفت^۳ از این
بستان که بودی ما را چه تحفه کرامت کردی^۴ گفت به خاطر داشتم که چون به
درخت گل رسم دامنی پُر کنم هدیه اصحاب را چون برسیدم بوی گِلَم چنان
ست کرد که دامنم از دست برفت

ای مرغ سحر عشق ریز وانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
این مدعیان در طلبش بیخبرانند کان راکه خبر شد خبری باز نیامد

♦♦♦♦♦

ای برادر از خیال بی‌س و گمان و وهم
وز هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم
مجلس تمام گشت و دست آخر رسید عمر

ما همچنان در اوّل وصف تو مانده‌ایم
ذکر جمیل سعدی را افزایم و افتاده است وصیت سخنش که در بسیط
زمین رفته و قصب الجیب^۵ در ندیم^۶ که همچون شکر می‌خورند و رقعہ
منشآتش که چون کاغذ زر می‌برند بر کمال^۷ و بلاغت او حمل نتوان کرد بلکه
خداوند جهان و قطب دایره زمان و قایم^۸ سلیمان و ناصر اهل ایمان اتابک
اعظم مظفرالدنیا والدین ابوبکر بن سعد بن زکی^۹ ظلّ الله تعالی فی ارضه ربّ
ارض عنه و ارضه به عین نظر کرده است و تحسین^{۱۰} فرموده و ارادت صادق
نموده لاجرم کافه انام از خواص و عوام^{۱۱} به محبت او گشت و اندک^{۱۲} الناس علی
دین ملوکیم

زانگه که ترابر من مسکین نظر است آشام از آفتاب مشهور است
گر خود همه عیب‌های دین بنده درست هر عیب که سلطان بپسندد هنر است

♦♦♦♦♦

گیلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست محبوبی^{۱۳} به دستم

۱- آنگه که از این حالت ... ۲- اصحاب ۳- گفت: یکی از یاران بطریق انبساط گفت.

۴- چه تحفه آوردی ۵- قصب البقی ۶- گک: نام خاصه و عوام. ۷- مخدومی

بدو گفتم که مشکى يا عبيرى كه از بوى دلاویز تو مستم
 بگفتا من گلى ناچیز بودم وليكن همدتى با گل نشستم
 كمال همنشين در من اثر كرد و گر نه من همان خاكم كه هستم
 اللَّهُمَّ مَتَّعِ الْمُسْلِمِينَ بِطَوْلِ حَيَاتِهِ وَ ضَاعِفِ جَمِيلٍ^۱ حَسَنَاتِهِ وَ اَرْفَعْ در جَهْ
 وَدَانِهِ وَ وُلايَتِهِ وَ دَمَّرْ عَلَى اَعْدَائِهِ وَ شُنَاتِهِ^۲ بِمَائِلِيْ فِي الْقُرْآنِ مِنْ آيَاتِهِ اللَّهُمَّ آمِنْ
 بَلَدِهِ وَ اَحْفَظْ وَلَدَهُ

أَقْدَسُ عِزِّ الدُّنْيَا بِهِ دَامَ سَعْدُهُ وَ آيَدَهُ الْمَوْلَى بِأَلْوِيَةِ التَّصَرُّ
 كَمَا يَنْشَأُ لَيْثُهُ^۳ هُوَ عِرْقُهَا وَ حُسْنَ نَبَاتِ الْأَرْضِ مِنْ كَرَمِ الْبَذْرِ
 اللَّهُ تَعَالَى تَقْدَسَ خُطَهُ پاك شیراز را به هیبت حاکمان عادل و همت
 عالمان محاسن از زمین قیامت در امان سلامت نگهدار
 اقلیم پارس را غم و غیب دهر نیست

تا بر سرش بود چو تویی سایه خدا
 امروز کس نشان نداد در لایم خاک
 مانند آستان درت مأمن رضا
 برتست پاس خاطر بیچارگان ز کمر
 بر ما بی خدای جهان آفرین جزا
 یا رب ز باد فتنه نگهدار خاک پارس

چندانکه خست را بود و باد را بقا
 یک شب^۴ تأمل ایام گذشته می کردم و بر عمر تلف شده بسف می خوردم و
 سنگ سراچه دل به الماس آب دیده می سافتم و این بیت را در حال خود
 می گفتم

هردم از عمر می رود نفسی چون نگه می کنم همانند سحر
 ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روز در گابی
 خجل آنکس که رفت و کار ساخت کوس رحلت زدند و بار ساخت

خواب نوشین بامداد رحیل
 هر که آمد عمارتی نو ساخت
 و آن دگر پخت همچین موسی
 یار نایب دار دوست مدار
 نیک و بد چون همی باید بُرد
 برگ عیشی به غور خویش فرست
 عمر بفرست به آفتاب تموز
 ای زبانی که رفت در بازار
 هر که دروغ بخورد بخوید
 بعد از نامل این مصلحت چنان دیدم که در نشمین غزلت نشینم و
 دامن صحبت فراهم بکنیم کمتر از گفته‌های پریشان بشویم و من بعد پریشان
 نگویم

زبان بریده بکنجی نشسته صد بنگ
 بهمان حال که نباشد زبانش اندر حکم
 تا یکی از دوستان که در کجاوه انیس^۱ می‌بود^۲ و تاجره جلیس برسم قدیم
 از در درآمد چندانکه نشاط ملاعبت کرد و بساط مدح و ستایش گسترد جوابش نگفتم
 و سر این زانوی تعبد برنگرفتم رنجیده نگه کرد و گفت
 کنونت که امکان گفتار هست
 بگو ای برادر جلیل و خوشی
 که فردا چو پیک اجل در رسید
 بحکم ضرورت جان بخشی
 کسی^۳ از متعلقان منش بر حسب واقعه مطلع گردانید که فایز برآمده
 است و نیت جزم که بقیت عمر معتکف نشیند و خاموشی گزیند تو نیز اگر توانی
 سر خویش گیر و راه مجانبیت پیش گفتا بعزت عظیم و صحبت قدیم که در
 برنیارم و قدم برندارم مگر آنکه که سخن گفته شود بعبادت^۴ مألوف و طریقی
 معروف^۵ که آزدن دوستان چهلست و کفارت یمین سهل و خلاف راه صوابست و

نقص^۱ رای اولوالالباب ذوالفقار علی در نیام و زبان سعدی در کام
زبان در دهان ای خردمند^۲ چیست کلید دَر گنج صاحب هنر
چو در بسته باشد چه داند کسی که جوهر فروشت یا پیلور

♦♦♦♦

گر چه پیش خردمند خامشی ادبست
بوقت مصلحت آن به که درسخن کوشی

دو چهره از طایفه عقلست دم فروبستن
بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی
خردمند بجمالی از مکالمه او در کشیدن قوت نداشتیم و روی او محاوره او
گردانیدیم و روت دانستیم که یار موافق بود و ارادت صادق
چو جنگ قوی با کسی بر ستیز که از وی گزیرت بود یا گریز
بحکم ضرورت سخن کم^۳ و تفرج کنان بیرون رفتیم در فصل ربیع که
صولت برد آرمیده بود و ایام ولادت درآمیده
پیراهن برگ بر درختان چون جامه عید نیکیختان

♦♦♦♦

اولاردی بهشت ماه جلالی یابل^۴ بوینده بر منا بر قضبان
برگل سرخ از نم اوفتاده لالی چون برق بر عذار شاهد غضبان
شب را ببوستان، با یکی از دوستان^۴ اتفاق می افتاد، موضعی خوش و خرم و
درختان درهم گفتی که خرده مینا بر خاکش ریخته و مینا بر از تارکش آویخته
روضه^۵ مائه نهرها تسلسال دوحه^۶ سجدی بر سه موزون
آن پَر از لاله‌های رنگارنگ وین پَر از میوه‌های گوناگون
بساد در سایه درختانش گسترانیده فرش بوسه‌های
بامدادان که خاطر باز آمدن بر رای نشستن^۵ غالب آمد دیدمش دینی گل و

۱- عکس. ۲- در دهان خردمند. ۳- گفتیم. ۴- شب در بوستان یکی از دوستان.

۵- که رای باز آمدن ببر نشستن.

ریحان و سنبل و ضمیران فراهم آورده و رغبت^۱ شهر کرده گفتم گل بستان را
چنانکه دانی بقای و عهد گنستان را وفایی نباشد و حکما گفته اند هر چه نیاید
دل بستگی را نشاید^۲ گفتا طریقی چیست گفتم برای نرمت ناظران و فسحت
حاضران^۳ کتاب گلستان توانم تصنیف کردن که باد حزان را بر ورق و دست
باوا^۴ باشد و گردش زمان^۵ عیش ربیعش را بطیش خریف مبدل نکند

چه کار آیدت ز گل طبقی از گلستان من ببر ورقی
گل همه پنج روز و شش^۶ باشد وین گلستان همیشه خوش باشد
حالی که من^۷ آگفتم دامن گل بریخت و در دامنم آویخت که الکریم اذا
وعذ وفا فقلی^۸ روز اتفاق بیاض افتاد در حسن معاشرت و آداب محاورت.
در لباسی که من^۹ ایام را بترسلان را بلاغت بیفزاید فی الجملة هنوز از
گل بستان بقیتی^{۱۰} برد پس که کتاب گلستان تمام شد و تمام آنگه شود
بحقیقت که پسندیده این در جهان پناه سایه کردگار و پرتو لطف
پروردگار ذخیر زمان و کشف آفتاب از یونین السماء المنصور علی الاعداء
عضدالدولة القاهرة سراج الملة الباهية بالانام مفخر الاسلام سعدین
الاتابک الاعظم شاهنشاه المعظم مولی العرب والعجم سلطان البر والبحر
وارث ملک سلیمان مظفرالدین ابی بکر بن سعد بن زنگی ادام الله اقبالهما و
ضاغف جلالهما و جعل الی کل خیر مالهما و بکر بن سعد بن زنگی مطالعه
فرماید

گر التفات خداوندیش بسپاراید

نگارخانه چینی و نقش و نگار

امید هست که روی ملال در نکشد

ازین سخن که گلستان نه جای دلست

۱- پا: عزم. گک: آهنگ رجوع. ۲- هه: هر که نباید دوستی را نشاید. ۳- خاطران.

۴- روزگار، ایام، آسمان. ۵- روز پنج و شش. ۶- این سخن. ۷- فصلی دو.

۸- گک: مانده بود.

علی‌الخصوص که دیباجه همایونش

بنام سعد ابوبکر سعدبن زنگیست

دیگر عروس فکر من از بی جمالی سر برنیارد و دیده‌یأس از پشت پای
خجالت بر ندارد و در زمره صاحب‌دان متجلی نشود مگر آنکه که^۱ متحلی گردد
بزیور قبول امیر کبیر عالم عادل مؤید مظفر منصور ظهیر سریر سلطنت و مشیر
تدبیر مملکت کهف‌الفقر ملاذ‌الغریا مربی الفضلا محب‌اللاتقیا افتخار آل فارس
یمین‌الملک ملک‌الخواص^۲ فخرالدوله والدین غیاث‌الاسلام والمسلمین
بدقه‌الکتاب والسلطین ابوبکر بن ابی نصر اطال‌الله عمره واجل قدره و شرح
است و ضابطه‌ی آجره که ممدوح اکابر آفاقست و مجموع مکارم اخلاق

همانست که در سایه عنایت اوست گنجه طاعتست و دشمن دوست^۳
بهر یک از سایه‌ی تاجان^۴ حواشی، خدمتی متعین^۵ است که اگر در ادای
برخی از آن تهارت و تکلیف را دارند در معرض خطاب آیند و در محل عتاب مگر
برین طایفه درویشان به شرف و عظمت بزرگان واجبست و ذکر جمیل و دعای خیر و
اداء چنین^۶ خدمتی در عیبت است که در حضور که آن بتضع نزدیک
است و این از تکلف دور^۷

پشت دوتای فلک راست شد از سرمه
تاجان و فرزند زاد مبادر ایام را
حکمت محض است اگر لطف جهان‌آفرین
خاص کند به مصلحت عام را
دولت جاوید یافت هرکه نکونام زیست
کز عقبش ذکر خیر زنانه که نام را

۱- مگر آنکه.

۲- بعد از خواص در متن این کلمه است: (باریک) که معلوم نشد چیست و در نسخه پاریس همین کلمه (بالجود است) و در نسخه گریونی: «باریک» است و در نسخ دیگر نیست.

۳- س: طاعتش میکند دشمن و دوست. ۴- بندگان و. ۵- معین. ۶- و چنین.

۷- ص: دور باجابت مقرون باد. ه: دور و باجابت مقرون.

وصف تراگر کنند ورنه نکند^۱ اهل فضل

حاجت مشاطه نیست روی دلارام را

تفسیر و تقاعدی که در مواظبت خدمت بارگاه خداوندی می رود بنابر آنست که ضایعه ای از حکماء هندوستان^۲ در فضایل بزرجمهر^۳ سخن می گفتند بآحر از این عیش ندانستند که در سخن گفتن بطلی است^۴ یعنی درنگ بسیار میکنند و مستمع را بسی منتظر باید بودن تا تقریر سخنی کند بزرجمهر بشنید^۵ و پشت اندیش کرد که چه گویم به از پشیمانی خوردن که چرا گفتم

سعدان سرورده پیر کهن بیندیشد آنکه بگوید سخن

سوزن نیوانی بگفتار دم نکوگوی گر^۷ دیرگویی چه غم

بیندیشد آنکه بر آه نفس وزان عیش بس کن که گویند بس

بمنطق آدمی بگفتار دواب دواب از توبه گر نگویی صواب

فکریف در نظر اعیان حضرت خداوندی عز نضره که مجمع اهل دست و مرکز علمای متبحر اگر در سیاحت سخن بگویند شوخی کرده باشم و بضاعت مزجلا به حضرت عزیز آورده و شبد در راه و جریان جوی نیارد^۹ و چراغ پیش آفتاب پرتوی ندارد و مناره بلند بر دامن کوه الوند پست نماید

هوسر که گردن بدعوی افرازد خرویش با گردن اندازد^{۱۰}

سعدی افتاده ایست آزاده کس نیاید بچنگ افتاده

اولان اندیشه و آنگهی گفتار پای بست آمده است بپای دیوار

نخل بندی دائم ولی نه در بستان و شاهی فروشم ولیکن^{۱۱} در کمان

لقمان را گفتند حکمت از که آموختی گفت از نابینایان^{۱۲} که تاجای نبینند را

۱- کند ورنه نکند. ۲- از حکماء هند.

۳- گف: بر آنست که وقتی جمعی در فضیلت بزرجمهر.

۴- ص: بطلی داشت. س: بریطی است.

۵- گف: بسیار میکند بزرجمهر بشنود. ۶- بی تأمل.

۷- گوی و گر. ۸- در بازار.

۹- نیرزد. ۱۰- س: دشمن از هر طرف بدو تازد. ۱۱- ولی. ۱۲- ص: نابینا آن.

۱۳- ه: که تاجای سره نکنند.

نهند قدّم الخروج قبل اللّٰلؤج مردیت بیازمای وانگه زن کن

گرچه شاطر بود خروس بجنگ چه زند پیش باز رویین چنگ

گرچه شیر است در گرفتن موش لیک، موش است در مصاف پلنگ

اما باعتماد سعت اخلاق بزرگان که چشم از عوایب زیردستان پیوشند و در

اشای جرائم کهتران نکوشند کلمه ای چند بطریق اختصار از نوادر و امثال و

شعر و حکایات و سیر ملوک ماضی رَجَمَهُمُ الله درین کتاب درج کردیم و برخی از

عمر^۱ انما به برو خرج^۲ موجب تصنیف کتاب این بود و بالله لتوفیق

بمان سالها این نظم و ترتیب زما هر ذره خاک افتاده جایی

نمی نهد نیست کز ما بازماند که هستی را نمی بینم بقایی

مگر خدایی رحمت^۳ کند در کار درویشان دعایی

امعان نظم و ترتیب کتاب و تهذیب ابواب ایجاز سخن مصلحت حدید تا بر این

روضة غنا و حدیقه علیا^۴ هشت هشت باب اتفاق افتاد از آن مختصر آمد تا

بملال نینجامد^۵

باب اول: در سیرت پادشاهان باب دوم: در اخلاق درویشان

باب سوم: در فضیلت قناعت باب چهارم: در فواید خاموشی

باب پنجم: در عشق و جوانی باب ششم: در ضعف و پیری

باب هفتم: در تأثیر تربیت باب هشتم: در آداب صحبت

درین مدت که ما را وقت خوش بود ز هجر شش و پنجاه و شش بود

مراد ما نصیحت بود و گفتیم حواله به خدا کردیم و رفتیم

۱- و برخی عمر. ۲- بعضی نسخ جمله بعد را ندارد.

۳- پا: از روی رحمت، روزی بخواند.

۴- این عبارت در نسخه متن با قلم خوردگی زیاد چنین است: «... مصلحت دادند این روضه غنا و حدیقه علیا چون بیهشت بهشت باب اتفاق افتاد از آن مختصر آمد تا بملال نینجامد.» و در نسخه‌های دیگر هم با تبدیل کلمه «علیا» به «غلبه» اقسام دیگر نوشته‌اند چون در یکی از نسخه‌های کتابخانه پاریس بجای «مر» «بر» نوشته شده بنظر آمد که باید صحیح عبارت این باشد که ما اختیار داریم.